

داستان ملکه سبا و حضرت سلیمان

این داستان با کمی تغییر نسبت به ترگوم در قرآن وجود دارد. بدون شک محمد این داستان را باور داشت. آنقدر این داستان با ذائقه عرب همخوانی داشت که آن را وارد قرآن کرد. در سوره نحل آیه ۲۰ تا ۴۵ می خوانیم که: " سلیمان چون جویای حال مرغان شد، گفت: هد هد به کجا شد که در بین مرغان نمی بینمش. همانا ما او را به عذابی سخت معذب گردانیم. یا آنکه سرش را از تنش جدا کنیم. یا اینکه برای غیبتش، دلیل و برهان بیاورد. پس از اندکی مکث هدهد حاضر شد و عذری موجه و حجتی درست آورد و گفت: من به چیزی که تو از جهان به آن آگاه نشدی خبر یافتم و به طور یقین برای تو از ملکه صبا خبر آورده ام. همانا در آن ملک زنی را یافتم که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به آن زن هرگونه نعمت و دولت عطا شده بود و علاوه بر اینها تخت با عظمتی داشت. آن زن را با تمام رعیتش یافتم. آنها خدا را فراموش کرده و بجای خدا، خورشید را می پرستیدند و شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را به کلی از راه خدا بازداشته تا هرگز به حق هدایت نیابند. و خدا را که در آسمان و زمین، هر پنهان را به عرصه ظهور آورده و بر نهان و آشکار خلق آگاه است، پرستش نکنند. در صورتی که خدای یکتا که جز او هیچ خدایی نیست، پروردگار عرش با عظمت است. سلیمان به هدهد گفت باید تحقیق کنیم تا صدق و کذب سخنت را دریابیم. اینک نامه مرا به سوی آنان ببر و پاسخ را باز بیاور. بلقیس رو به رجالش کرده و گفت: نامه ای از یک مرد بزرگ به دستم رسیده است. این نامه از جانب سلیمان است و عنوان آن، به نام خداوند بخشنده مهربان است و بعد چنین نوشته است: " بر من برتری مجوید و از فرمانم سر مپیچید و تسلیم امر من شوید." آنگاه به مشورت گفت: ای رجال شما به کار من رأی دهید؛ که من تا کنون بی حضور شما تصمیم به هیچ کاری نگرفته ام. رجال ملک به او اظهار داشتند: ما دارای نیروی کامل و مردان جنگی مقتدری هستیم. لیکن اختیار با شماست. یا به صلح و تسلیم تن دهیم و یا با فکر روشن به جنگ رویم. بلقیس گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آورند، آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد کنند. رسم و سیاستشان بر این خواهد بود. صلاح بر این است که هدیه ای برای سلیمان بفرستیم تا ببینیم جواب چه خواهد بود. چون فرستادگان بلقیس به حضور سلیمان رسیدند، سلیمان به آنها گفت: می خواهید مرا به مال دنیا مدد کنید؟ آنچه خدا به من از مال و ملک دنیا عطا فرموده بسیار بهتر از این هدیه مختصر شماست. آری شما مردم دنیا به این هدایا شاد شوید. ای فرستاده بلقیس با هدایا به سوی آنان باز شو که من با لشکری بیشمار که هیچ با آن مقاومت نتوانند کرد، به سوی آنان می روم و آنان را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون می کنم. آنگاه سلیمان رو به حضار کرد و گفت: کدام یک از شما پیش از اینکه بلقیس تسلیم امر من شود، تخت او را به اینجا می آورد؟ جنی در آن میان گفت: من تخت او را پیش از اینکه تو از جایگاه خود برخیزی در اینجا حاضر می کنم و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود، گفت: پیش از آنکه چشم به هم زنی تخت را به اینجا می آورم. چون سلیمان تخت را پیش خود ملاحظه فرمود، گفت: این توانائی از فضل خدای من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر می گویم یا کفران می کنم. و هر که شکر نعمت حق کند، شکر به نفع خویش کرده است. همانا خدا بی نیاز و کریم و مهربان است. آنگاه سلیمان گفت: تخت را بر او ناشناس گردانید تا بنگریم که آیا وی سریر خود را خواهد شناخت یا خیر. هنگامی که بلقیس آمد؛ از او پرسیدند آیا تخت تو چنین است؟ وی گفت: گویا همین است و ما پیش از این به این امور دانا و تسلیم امر خدا بودیم. پرستش غیر خدا او را از پرستش خدا باز داشته و از کافران بود. آنگاه او را گفتند در ساحت این قصر داخل شو. چون کوشک را ملاحظه کرد فکر کرد که لجه آبی است و جامه از ساقه پا برگرفت و گفت این قصری است که از آئینه صاف است. گفت بار الها من سخت بر نفس خویش ستم کردم و اینک با رسول تو سلیمان تسلیم فرمان یکتا پروردگار عالمیان شدم.

راوی قرآن پاره ای از جزئیات را که در کتاب ترگوم آمده است؛ حذف کرده است. در پاره ای از نقاط نیز اندک تفاوتی وجود دارد. در کتاب ترگوم نوشته شده است که سلیمان تختی داشت که ۲۴ عقاب بالای آن قرار داشتند و سایه خود را بر سر سلیمان می انداختند. وقتی که سلیمان می خواست به جایی برود، عقابها همراه با تخت او را به محل مورد نظر می بردند. می بینیم که در ترگوم عقابها تخت را حمل می کردند. در حالیکه در قرآن این کار را عفریته جن انجام می دهد. اما در مورد فرستادن پرنده به دنبال ملکه صبا هر دو تشابه دارند. به جز اینکه در ترگوم پرنده را جغد، اما قرآن آن را هدهد نامیده است. در اینجا ترجمه ای از ترگوم می آوریم تا آن را با قرآن مقایسه کنید.

وقتی که سلیمان از شراب سرمست شد، دستور داد که همه پرنندگان هوا و خزندگان روی زمین و جنها و اشباح و دیوان را گرد او جمع آورند و برای او برقصند و در برابر سلیمان سجده کنند. سلیمان همه آنها را به نام فرا خواند. همه دور او گرد آمدند؛ به جز زندانیان و اسیران و مردانی که مسنول این زندانیان بودند. اما جغد در میان یاران خود بود و در آن میان نبود. سلیمان دستور داد که او را به زور هم که شده به آنجا بیاورند. جغد به حضور سلیمان آمد و گفت: تمام گوش و قلب خود را متوجه سخنان من کن. سه ماه پیش بود که با خود گفتم من از این لحظه خوردن و

آشامیدن را به کنار می گذارم مگر اینکه همه دنیا را ببینم. با خود گفتم کدام سرزمین است که فرمانبردار ارباب من ، شاه سلیمان نیست؟ شهری با استحکامات در شرق دیدم. درختان آن شهر گویی که در اول خلقت کاشته شده و از بهشت آبیاری شده بودند. طلا و نقره همانند ریگ رودخانه در آن دیار فراوان بود. گروهی از مردم حلقه های گل بر سر و روی خود داشتند. گویی که این شهر همسایه بهشت است. آنها طرز استفاده از کمان را بلد بودند. زنی بر همه آنها حکمرانی می کرد که نامش ملکه صبا بود. حال اگر خوشحال می شوی من به آن دیار خواهم رفت و ملکه و بزرگان آنجا را به زنجیر می کشم و به خدمت تو می آورم. شاه سلیمان را این نظر مقبول افتاد. پس کاتبان خویش را فراخواند. آنها نامه ای نوشته بر پای جغد بستند. او به آسمان پرواز کرد و همراه با پرندگان دیگر به آن دیار رفت. صبحگاهان به دیار صبا رسیدند. ملکه صبا عازم دریا بود تا مراسم عبادی خویش را به جا آورد. پرندگان خورشید را تیره گرداندند. او چنان شگفت زده شد که لباسش را درید. سپس او نامه را از پای جغد باز کرد. در نامه چنین نوشته شده بود:

سلیمان به تو سلام می رساند و می گوید: او که والاتر و برتر از همه است، مرا فرمانروای تمام حیوانات و انسانها کرده است. او که فرمانده چهار گوشه دنیاست ، مرا فرستاده است که به تو بگویم اگر سعادت خود را می خواهی به من ببیونی. اگر نمی پسندی ، پادشاه و لشکری به سوی تو می فرستم. حیوانات مزارع همه در فرمان من هستند و مرغان هوا سوارکاران منند. جنها و عفریته ها همه با تو دشمنند. اگر بیایی تو را برتر از همه قرار خواهم داد. اگر نیایی تو را در بند می کنم و خوراک جانوران وحشی می کنم. وقتی که ملکه صبا این را شنید به دنبال نخبگان کشورش فرستاد تا با آنها مشورت کند. آنها سلیمان را نمی شناختند. اما به او نصیحت کردند که یک کشتی پر از جواهرات قیمتی را با ۶۰۰۰ دختر و پسر که همگی رنگ ارغوانی پوشیده اند و همگی در یک زمان متولد شده اند، به عنوان هدیه برای سلیمان بفرستد و به او قول بدهد که پس از سه ماه خودش هم به دیدار او رود. این سفر یک سفر هفت ساله بود. اما او تصمیم گرفته بود که ظرف مدت ۳ ماه خودش را به آنجا برساند.

وقتی که ملکه صبا به شهر سلیمان رسید؛ سلیمان یک پیغام بری را با لباسی درخشان به سوی او فرستاد. او از کالسکه خود پیاده شد و به مرد پیغام آور گفت: تو سلیمان هستی؟ مرد جواب داد : نه من یکی از خدمتکاران اویم. سپس همراه او به بارگاه سلیمان رفت. سلیمان همینکه از آمدن او آگاه شد، بلند شد و در یک قصر شیشه ای نشست. ملکه صبا وقتی که قصر شیشه ای را دید خیال کرد که کف قصر، آب می بیند. بنابراین برای اینکه عبور کند؛ لباس خود را بالا زد. وقتی که سلیمان پاهای پرموی ملکه صبا را دید با فریاد گفت: زیبایی تو یک زیبایی زنانه است اما موهای پای تو همانند مردان است. مو برای مردان زیباست اما برای زنان نیست. سپس ملکه صبا به او گفت: از تو می خواهم که سه چیستان مرا حل کنی. اگر بتوانی این چیستانها را حل کنی متوجه می شوم که مرد عاقلی هستی و اگر نتوانی ، متوجه می شوم که تو هم مردی همانند مردان دیگری هستی که در اطرافت هستند. وقتی که سلیمان هر سه چیستان را پاسخ گفت؛ ملکه صبا به او گفت: خجسته است خدایی که تو را بر تخت نشاند تا با عدالت فرمان برانی. سپس طلا و نقره و جواهرات دیگری به سلیمان هدیه داد. او نیز ملکه صبا را از هر چه می خواست بی نیاز کرد.

همانطوری که می بینید در روایت یهودیان، ملکه صبا معماهایی حل می کند و انتظار دارد که سلیمان به آنها پاسخ دهد. گرچه این ماجرا در قرآن ذکر نشده است؛ اما در کتابهای سنت همه این ماجرا درج شده است. اما آنچه درباره سنگفرش بلورین که ملکه صبا آن را با استخر آب اشتباه گرفته بود، در قرآن گفته شده است، با آنچه در ترگوم گفته شده است کاملاً به هم شبیه نیستند. تعدادی از نویسندگان اسلامی شرحی مفصل تر از آنچه در ترگوم هست؛ بر این ماجرا نوشته اند. برای مثال در عرایض المجالس می خوانیم که او لباسش را بالا زد تا از آب بگذرد. سلیمان به او نظر انداخت. او زنی بسیار زیبا بود به جز اینکه پاهایش پوشیده از مو بود. وقتی سلیمان آن منظره را دید با فریاد گفت اینجا یک کاخ بلورین است. همه چیزهای شگفت انگیز این داستان برانگیخته شده از تخیلات یهودیان است که محمد آنها را درست پنداشته است. اما بعضی ماجراها با شرح و تفصیل بیشتری نسبت به بقیه توضیح داده شده است. (که در شرق به طور عموم تا به امروز رایج بود). اینکه سلیمان بر انواع روح های شیطانی حکمفرمایی می کرد از کج فهمی یهودیان در فهم واژه عبری جن که به مفهوم خانم یا خانمهاست ناشی شده است. اما مفسرین یهودی آن را بد فهمیده اند و در توضیح از آنها به روحهای شیطانی یاد کرده اند. هم قرآن هم افسانه های یهودی سلیمان را دارای سپاهی می دانند که از روح ها و اشباح و انسانهای گوناگون تشکیل شده بود. داستان بازرگان و جن در شبهای اعراب یکی از نمونه های اینگونه باورهاست. به هر حال مضمون این داستان آن بود که وقتی ملکه صبا جاه و جبروت سلیمان را دید؛ به او گفت آنچه من اکنون از تو و جاه منزلت تو دیدم؛ دو برابر آن چیزی است که شنیده بودم. چه خوشبخت هستند مردان و خدمه های تو. درود خدا بر تو که بر مردم اسرائیل حکمفرمایی می کنی. خدا مردم اسرائیل را همیشه دوست خواهد داشت. به همین دلیل تو را پادشاه آنان قرار داد تا با آنها با عدل و داد رفتار کنی. سپس مقدار زیادی طلا و جواهرات گران قیمت تقدیم سلیمان کرد. آنقدر آن هدیه ها زیبا بود که تا کنون کسی هدیه هایی به این فراوانی دریافت نکرده است. اگرچه تعداد دیگری از روایتی که در قرآن ذکر شده از تورات

گرفته شده است، اما لازم نیست همه آنها را به تفصیل در اینجا بیان کنیم. آنچه در اغلب این روایتها مشهود است این است که محمد از شرح تاریخی ماجرا به آن صورت که در عهد عتیق نوشته شده است، اطلاع کافی نداشته است.

بدون شک دلیل این امر این است که مردان یهودی که در عربستان زندگی می کردند؛ مردمی تحصیلکرده نبودند و آنها با داستانهای تلمود بهتر از داستانهای انجیل آشنا بودند. قبل از اینکه جزئیات مهم تر را دنبال کنیم به بررسی داستان هاروت و ماروت می پردازیم. این دو فرشتگانی هستند که در بابل مرتکب گناه شدند. ما به اصل این داستان که از کجا آمده است اشاره خواهیم کرد. ابتدا آن را به صورتی که در قرآن آمده است نقل می کنیم و سپس به نقل آن در کتب یهودی و سپس افسانه هایی که این داستان از آن مشتق شده است می پردازیم.

داستان هاروت و ماروت

در آیه ۱۰۱ سوره بقره می خوانیم که: و پیروی کردند سخنانی را که دیو و شیاطین در ملک سلیمان می خواندند و هرگز سلیمان به خدا کافر نگشت. لیکن دیوان همه کافر شدند و سحر به مردم می آموختند و آنچه را به دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده یاد می ماند و آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند. مگر که به او می گفتند که کار ما فتنه و فساد است، مبادا کافر شوی.

در عرایض المجالس این داستان را از زبان سنت می خوانیم. مفسرین در توضیح این آیه می گویند: وقتی که فرشتگان اعمال بد فرزندان آدم را که در زمان ادریس پیامبر به آسمان صعود کرده بودند، دیدند از آنها دوری جسته و سرزنشان کردند، سپس به خدا گفتند اینان جانشینان تو بر روی زمینند؛ اما علیه تو طغیان می کنند. خدا به آنان گفت اگر من شما را به زمین بفرستم و آنچه را که در نهاد بشر قرار دادم در نهاد شما قرار دهم؛ شما نیز همان کارهایی را می کنید که انسانها می کنند. آنها گفتند خدایا ما را از رفتن به زمین برحذر کن. ما را نشاید که خدای خود را نافرمانی کنیم. خدا گفت دو فرشته از میان بهترین خود انتخاب کنید، من آنها را به سوی زمین می فرستم. آنها هاروت و ماروت را از بین خود انتخاب کردند. هاروت و ماروت از مخلص ترین فرشتگان خدا بودند.

الکسی می گوید: خدا گفت سه نفر از میان خود انتخاب کنید. آنها بر این اساس آزارا که هاروت نام دارد و ازایی که ماروت نام دارد و عزرائیل را انتخاب کردند. نام آنها زمانی عوض شد که مرتکب خطا شدند. همانطور که نام ابلیس در ابتدا عزازیل بود و بواسطه خطا؛ خدا نام او را به ابلیس تغییر داد. سپس خدا آرزوهایی را که در نهاد بشر است، در نهاد این فرشتگان قرار داد و آنها را روانه زمین ساخت و به آنها دستور داد که با مردم با عدل و داد رفتار کنند. سپس به آنها دستور داد که از بی عفتی و کشتار بی رحمانه و خوردن شراب دوری بورزند. وقتی که عزرائیل آرزوی بشری در نهادش افتاد، از خدا خواست او را به بهشت برگرداند و خدا نیز حرف او را پذیرفت. سپس او ۴۰ سال خدا را عبادت کرد و پس از آن سربلند کرد و دیگر برای همیشه در پیشگاه خدا شرمنده بود. ولی آن دو فرشته دیگر به همان صورت باقی ماندند. آنها در روز بین مردم می رفتند و برای آنها قضاوت می کردند و شب هنگام به آسمان بازمی گشتند و به عبادت خدا مشغول می شدند. به گفته علی زنی زیبا به اسم زهره که ملکه فارس بود آنها را وسوسه کرد. وقتی آنها او را دیدند قلبشان اسیرش شد. آنها تمنای وصال او را کردند اما او امتناع کرد و رفت. روز دیگر دوباره آنها زهره را دیدند و باز تقاضای خود را تکرار کردند. زهره در جواب آنها گفت تا آنچه را من عبادت می کنم عبادت نکنید و این بتها را نپرستید و شراب نخورید و به قتل مبادرت نورزید من خود را از آن شما نخواهم کرد. آن دو فرشته یکصدگفتند ما هرگز نمی توانیم چنین کارهایی را انجام بدهیم زیرا خدا ما را از این کارها منع کرده است. بنابراین او از آنها دور شد و روز سوم با پیمانته ای از شراب نزد آنها بازگشت و خود را علاقه مند به آنها نشان داد. آنها دوباره تقاضای خود را تکرار کردند و زهره همان جوابی را که روزهای پیشین به آنها داده بود؛ دوباره تکرار کرد. آنها به او گفتند، ما از پرستش غیر خدا و قتال می هراسیم. اما آسان ترین پیشنهاد تو را که خوردن شراب است می پذیریم. سپس شراب را نوشیدند و در پی آن مست شدند و بر روی آن زن افتادند. مردی آنها را دید. به این سبب آنها او را کشتند.

کلب ابن انس می گوید آنها بت پرستی هم کردند و به واسطه آن خدا زهره را به یک ستاره تبدیل کرد. علی و ابن کلب می گویند، زهره به آن دو فرشته گفت: شما به وصال من نخواهید رسید جز اینکه به من یاد دهید چگونه به آسمان صعود می کنید. یکی از آنها به دیگری گفت: یادش بده چگونه به آسمان می رویم. آن دیگری گفت: من از خدا می ترسم. سپس او در جوابش گفت پس لطف و رحمت خدا کجاست! سپس آنها ورد صعود به آسمان را به او یاد دادند و زهره با ادای آن ورد به آسمان رفت. و خدا او را به یک ستاره تبدیل کرد. زهره نام عربی ونوس است. این روایت که به طرق مختلف نقل شده است خود دلیلی بر این ادعاست که این داستان در میان مسلمانان پذیرفته شده بود و توسط کتابهای سنت از قول پیامبر ارائه می شد. نکاتی چند در این داستان هست که اصل یهودی آن را به اثبات می رساند. یکی از این دلایل این است که یهودیان معتقدند هرکس نامهای خاص خدا را دریابد به واسطه آن می تواند به کارهای خارق العاده دست بزند. اما ما دلایل بهتری برای یهودی الاصل بودن این داستان در اختیار داریم. از جمله

اینکه در کتاب میدراش، فصل ۶۴ می‌خوایم که شاگردان یوسف از او پرسیدند عزرائیل کیست. او در پاسخ گفت زمانی که مردم پیش از طوفان نوح به بت پرستی مشغول شدند، دو فرشته شمایل و عزرائیل به پیشگاه خدا آمدند و گفتند ای پروردگار عالم وقتی که تو می‌خواستی آدم را خلق کنی ما به تو گفتیم این چه موجودی است که می‌خواهی خلق کنی؟ خدا گفت پس چه کسی باید در زمین فرمانروایی کند؟ فرشتگان گفتند ما بر زمین فرمانروایی می‌کنیم. خدا به آنان گفت بر من روشن است که اگر خواسته‌های آدمیان را در وجود شما نهم و شما بر زمین فرمانروایی کنید از آنچه آدمیان هستند بدتر خواهید شد. آنها به خدا گفتند به ما رخصت فرما که در زمین ساکن شویم، آنگاه نشان خواهیم داد که چگونه ما نام تو را در یاد خواهیم داشت و تو را تقدیس خواهیم کرد. خدا به آنان گفت بروید و در زمین منزل گزینید. وقتی آنها به زمین رسیدند؛ شمایل در نظر اول یک دختر جوان را دید که نامش استر بود. به چشمانش خیره شد و گفت با من مهربان باش، او در جوابش گفت من هرگز به تو گوش فرا نخواهم داد. جز اینکه نام مخصوص خدا را که به واسطه آن به آسمان صعود می‌کنی به من یاد دهی. او آن را به استر آموخت و همینکه استر آن کلمه را تکرار کرد به آسمان رفت و خدا گفت چون او خود را از دسترس شما محفوظ داشت و خود را میان هفت ستارگان جای داد و به واسطه صعود او به آسمان شما همچنان پاک باقی ماندید. او در میان خوشه پروین جا گرفت. آنها مرتباً خود را به خاطر دختران زیبای آدم تحقیر می‌کردند؛ اما نمی‌توانستند آرزوی خود را برآورده کنند. آنها همسر اختیار کردند و صاحب پسرانی شدند. عزرائیل صاحب جواهرات زنانه بود که هر مردی را به خوی تجاوز کاری متمایل می‌کرد. به آنچه در این جمله آخر گفته شد بعداً رجوع می‌کنیم. باید توجه کرد که عزرائیل همان عزرائیل داستان محمدیان می‌باشد.

به خوبی برای هرکس مشخص می‌شود که داستان اولی ریشه خود را از داستان دومی گرفته است. هرچند که محمد داستان خود را لغت به لغت از داستان یهودیان اقتباس نکرده است. زیرا که او آن را به صورت شفاهی از یهودیان شنیده بود. اما در داستان محمدیان نکات جالبی وجود دارد که قبل از اینکه ما به این پرسش که یهودیان این داستان را از کجا فراگرفته‌اند پاسخ دهیم باید به آن توجه کنیم. اولین نکته ریشه لغت هاروت و ماروت است که گفته شده است این دو فرشته در اصل نامهای دیگری داشته‌اند و به ترتیب از و ازابی نامیده می‌شدند که ریشه این دو نام در عبری و عربی مشترک است. در میدراش این دو فرشته گناهکار، شمایل و عزرائیل خوانده می‌شوند. در داستان محمدیان گفته شده است که عزرائیل سومین عضو گروه فرشتگان بود که به زمین آمد. اما قبل از اینکه گناهی مرتکب شود به آسمان صعود کرد. اکنون در باور مسلمانان این فرشته را فرشته مرگ می‌نامند.

در افسانه مسلمانان گفته شده است که هاروت و ماروت وقتی مرتکب گناه شدند این نامها را به خود گرفتند. ما کشف کردیم که این دو نام متعلق به بت‌های ارمنی هستند که ارمنها پیش از گرویدن به مسیحیت در قرن سوم و چهارم میلادی آنها را پرستش می‌کردند. در زبان ارمنی به آنها هوروت و موروت گفته می‌شود که نویسندگان ارمنی به نقشی که این دو صنم در میتولوژی آنها ایفا کرده‌اند، اشاره کرده‌اند.

هوروت و موروت بدون شک از دستیاران خدایانی نظیر اسپاندارامیت، آمینابق و خدای کوه آرارات و دیگر خدایانی که برای ما ناشناس هستند، بوده‌اند. آنها خدایان مخصوص محصول و منفعت بوده‌اند، اسپندارامیت همان اسپنتا آرمایتی اوستاست. اسپنتا آرمایتی فرشته مونث نگهدارنده زمین و زمان است. هاروت و ماروت در اوستا هورات و امرتات خوانده می‌شوند که فرشتگان فراوانی و جاودانگی خوانده می‌شوند. آنها پنجمین و ششمین فرشته از امشاسپندان می‌باشند. این فرشتگان از دستیاران اصلی اهورا مزدا خداوند خالق گیتی هستند. در اوستا هورات و امرتات همانند میتولوژی ارمنیان دو یار جدا نشدنی هستند. در میتولوژی ارمنیان اینها فرشتگانی هستند که محافظ سرسبزی و خرمی جهان هستند. در میتولوژی پارسیان هورات و امرتات به مرور تبدیل به خرداد و مرداد شد و اکنون سومین و چهارمین ماه پارسیان را به ترتیب خرداد و مرداد می‌نامند. این لغتها کاملاً ریشه آریایی دارند و در سانسکریت سارواتا و امریتا خوانده می‌شوند. سارواتا در ریگ ودا سارواناتی خوانده می‌شود. گرچه آنها ریشه میتولوژی ندارند؛ اما در افسانه‌های آریایی این نیمه خدایان را بارور کننده زمین دانسته‌اند و او را در قالب اسپنتا آرمایتی تشخیص بخشیده‌اند و بر همه موجودات برتری داشته‌اند. آنها مقدس الاصل بودند و به واسطه فرمان اورمزد به زمین آمدند. (همانند افسانه مسلمانان) ماموریت آنها اصلاً بر پایه آلوده شدن به گناه نبود. محمد نامهای آنها را از میتولوژی پارسیان و ارمنها قرض گرفت و آنها را با دو فرشته گناهکار در میتولوژی یهودیت اشتباه گرفت (شاید منابع اطلاعاتی او باعث این اشتباه شدند). چون اطلاعاتی که از پارسیان و یهودیان داشت و همچنین شباهت بین این دو داستان کاملاً متفاوت، باعث شد که او آنها را یکی فرض کند. اما این داستانهای عجیب آریایی ریشه خود را از تلمود گرفته‌اند.

دختری که در داستان یهودیان استر خوانده می شود همان اشتیاری خدای بابلیان است که در فلسطین و سوریه به نام اشتورت عبادت می شد. او خدای عشق و شهرت بود. در یونان آفرودیت و در روم ونوس خوانده می شد که معرف سیاره ونوس است و عربها آن را زهره می نامند. تفاوت نامها در میتولوژی یهود و عرب اهمیت چندانی ندارد، اما شخصیتی که در هر دو میتولوژی نامبرده شده در حقیقت هر دو یکی هستند. اشتیاری در میتولوژی بابلیان و آشوریان نقش مهمی را ایفا می کند. یکی از داستانهای مربوط به اشتیاری را در اینجا ترجمه می کنیم. همانطور که در داستان گناه آلوده شدن فرشتگان ذکر شد، فهمیدیم که زهره یا استر توانست به آسمان صعود کند.

در میتولوژی بابلیان می خوانیم که ایشتار عاشق قهرمانی به نام گیلگمش می شود که پیشرفت او را به تعویق انداخت. گیلگمش تاج بر سر گذاشت. ایشتار به گیلگمش گفت مرا ببوس. او گفت ای گیلگمش مرا به همسری خود برگزین و میوه خود را به عنوان هدیه به من بده. تو شوهر من خواهی شد و من همسر تو. و تو بر کالسکه ای از فیروزه و طلا سوار خواهی شد که چرخهایش از طلاست. و میله چرخهایش از الماس. هر روز قاطری را به زیر یوغ خود می آوری و با عطر چوب کاج به خانه وارد می شوی. اما گیلگمش از پذیرفتن عشق او امتناع کرد و با ذکر شوهرهایی که تاکنون اختیار کرده بود او را سرزنش کرد. در ادامه داستان می خوانیم که: ایشتار عصبانی می شود و به آسمان پیش انو خدای آسمانها می رود. در میتولوژی بابلیان انو قدیمی ترین خداست. همانطور که می بینیم داستان صعود ایشتار به آسمان همانند داستان مسلمانان است. در داستان مسلمانان او فرشتگان را ترغیب به انجام گناه می کند. همانطور که در داستان بابلیان گیلگمش را وسوسه می کند.

در ادبیات سانسکریت داستانی شبیه به آنچه در قرآن و سنت نقل شده است، می بینیم. در ماهابارتا درباره داستان سفر نوادایسوندا می خوانیم که: زمانی دو برادر به نامهای سوندا و آیاسوندا دست به ریاضت زدند تا شایستگی فرمانروایی بر زمین و آسمان را به دست آورند. برهما از اینکه فرمانروایی خود را از دست دهد، ترسید. برای اینکه از این رخداد جلوگیری کند، تصمیم گرفت این دو رقیب را از میان بردارد. روشی که او پیش گرفت این بود که زنان زیباروی آسمانی را برای وسوسه آنها به سویشان فرستاد. مسلمانان این زنان را حوری و هندیان قدیم آنها را ایساراساس می نامند. او زیباترین ایساراس را به نام تیلوتا آفرید. او تیلوتا را به عنوان هدیه ای به سوی این دو برادر فرستاد. با دیدن او سوندا دست چپ او و آیاسوندا دست راستش را گرفت. هر کدام آرزومند بود که او را به همسری خود در آورد. حسادت باعث شد که بین این دو برادر کینه و دشمنی بوجود آید. در نتیجه؛ آنها یکدیگر را کشتند و تیلوتا با سوی برهما برگشت. برهما به دلیل اینکه توسط او توانست دو برادر را از پای درآورد از او قدردانی کرد. سپس به او گفت: آنچنان تو را نورانی می سازم که به خاطر زیباییت کسی را توان نگاه کردن در تو نباشد.

در این داستان صعود آن پری به آسمان را می خوانیم. داستان هندوها با بابلیان همخوانی دارد. اما با داستان مسلمانان تفاوت دارد. زیرا ایساراساس در آسمان است و گهگاهی به زمین سر می زند و ایشتار یکی از خدایان است. در داستان هندوان دو برادر در ابتدا در روی زمین زندگی می کردند. اگر چه بعداً اجازه یافتند که به آسمان صعود کنند. از این نظر با دو فرشته ای که مطابق داستان یهودیان و مسلمانان از آسمان به زمین آمدند، متفاوت هستند. اختلاف از این نظر بسیار ناچیز است. در داستان هندوها برادران از طرف ایزد بانویی به نام دیتی که مادر ماروت خدای طوفان است؛ فرود آمدند. شباهت بین این افسانه های مختلف بسیار شگفت آور است.

می توان نتیجه گرفت که علت شباهت این داستانها به یکدیگر این است که منبع اصلی این داستانها یکی بوده است. یهودیان بدون شک قسمتهایی از این داستان، یا حد اقل نام ایشتار یا ایستر و دیگر جزئیات را از بابلیها که بابلیها نیز آن را از آکدیایان قدیم گرفته بودند؛ اقتباس کرده اند. تلمود منبع بت پرستی آن را فراموش و آن را قبول می کند و از یهودیت نیز وارد قرآن و سنت مسلمانان می شود. اگر بخواهیم تحقیق کنیم تا بفهمیم یهودیان چگونه این داستان را پذیرفته اند، در می یابیم که علت این پذیرش در بدفهمی یک واژه عبری در کتاب سفر آفرینش است. واژه nephilim که در متن کتاب آفرینش فصل ششم هست، به معنی افتادن است. اما جاناتان بن عزیز در کتاب ترگوم آن را به فرود فرشتگان معنی کرده است و بدون شک آن را با ریشه لغوی آن کلمه سازگاری داده است.

همانطور که قبلاً توضیح دادیم، به دلیل کج فهمی واژه اور که به معنی شهر است، داستان در آتش افتادن ابراهیم سرهم بندی شد؛ جاناتان در توضیح خود درباره فصل ششم سفر آفرینش می گوید: شمایل و عزازیل از بهشت به سوی زمین فرود آمدند. این داستان در میدراش به خاطر همین اشتباه تکرار شده است. نیازی به تشریح واژه nephilim به آن صورت که مورد قبول ماست و معنی افتادن می دهد، نداریم. زیرا در کتاب ترگوم اونکلوس آن را مردان وحشی و ظالم معنی کرده است. بعضی مشتق شدن این واژه از naphal را منکر می شوند و ترجیح می دهند

آن را مشتق شده از واژه nabil که به معنی noble (اصیل و شریف) و همچنین کماندار است؛ بدانند. اما همانند اسامی خاص در فصلهای اولیه کتاب آفرینش، ممکن است که ریشه این لغت در اصل سومری باشد و هیچ ارتباطی با زیادهای سامی نداشته باشد. از آنجا که یهودیان نادان عاشق چیزهای عجیب و غریب بودند، داستان فرود فرشتگان را عجیب تر و غیر واقعی تر می ساختند. در ابتدا در قالب فرشته ای از آسمان فرود آمدند. در حالیکه در افسانه بابلیان ایشتار، تنها به وسوسه گیلگمش می پردازد. اما یهودیان با گذشت زمان در افسانه های خود غلو بیشتری وارد کردند. برای مثال در کتاب ساختگی انوخ، تعداد این فرشته ها را ۲۰۰ نفر ذکر کردند که همگی برای انجام گناه با زنان زمینی از آسمان فرود آمدند.

داستانی را که در ذیل می آوریم، آنقدر مهم است که باید آن را با جزئیات بیشتری نسبت به داستانهای پیشین تعریف کنیم. زیرا در آخر داستان نتیجه ای که عایدمان می شود، در میدراش و بعضی از قسمت‌های قرآن ذکر شده است. در مثنهایی که ذکر خواهیم کرد، در هر کجا که تعداد مردان زیاد می شود؛ در همانجا دختران زیبا متولد می شوند و فرشتگان، آن پسران بهشتی، دختران را می بینند و علاقه مند به کام گیری از آنها می شوند. سپس به یکدیگر می گویند: بگذار از زمینیان زناتی را برای خود برگزینیم و دارای فرزند شویم. سمایساز که سر دسته آنها بود به آنها گفت: من می ترسم شما از پذیرفتن این امر امتناع کنید و من به تنهایی در دام این گناه بیفتم. بنابراین آنها گفتند، ما همگی سوگند می خوریم تا به مقصود نرسیم دست از طلب بر نداریم و سپس همگی با هم سوگند خوردند و یکدیگر را متعهد کردند که به سوگند خود وفادار بمانند. پس از شمردن نام فرشتگان شورشگر داستان ادامه می یابد. آنها هر کدام برای خود همسری انتخاب کردند. فرشتگان به آنها طریقه درست کردن سم و جادو گری و همچنین داروهای گیاهی را آموختند. عزرائیل به مردان طریقه ساخت شمشیر و سپر و اسلحه را یاد داد. او فلز و طرز کار کردن با آن را به آنها نشان داد. همچنین گردن‌بند، نقاشی، سنگهای گران قیمت و رنگها را نیز به آنها نشان داد. منبع تزئینات زنان همان است که در میدراش پیدا کردیم. توسط این داستان می توانیم به منبع این متن قرآن که از هاروت و ماروت سخن می گوید، آگاهی پیدا کنیم. محمد می گوید، آنها چیزهایی یاد گرفتند که باعث جدایی بین زنان و مردان می شد. آنها مجاز نبودند که به کسی آسیب برسانند به جز با اراده خدا و آنها چیزهایی به مردم می آموختند که آسیب رسان بودند نه منفعت رسان. برای ثابت کردن ریشه یهودی داستانهای هاروت و ماروت حداقل در جزئیات اصلی آن احتیاج به مدرک بیشتری نیست. اگر چه ما در نام این فرشتگان تأثیر ارمنیها و پارسیها را به خوبی مشاهده می کنیم. همچنین دیدیم که یهودیان این داستان را از افسانه های بابلیان گرفته اند و قبول آن داستان به دلیل سؤ تفاهم در معنی یک واژه عبری در کتاب سفر آفرینش بوجود آمد.

امکان دارد که مسیحیان نیز همانند یهودیان مرتکب چنین اشتباهی شده باشند. با ارائه مطالب بالا به خوبی آشکار است که محمد داستانهای خود را از یک منبع تحریف شده نقل کرده است و طبیعتاً نمی تواند درست باشد.

پایان بخش ۲

در قسمت دیگر به مثالهای دیگری خواهیم پرداخت

ترجمه قسمتی دیگر از فصل ۳ کتاب the origin and source of Koran

ترجمه: پارمیس سعدی

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi>